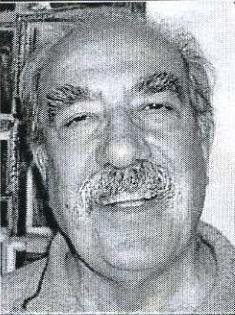


الله يحيي الموتى

بادرار درودهار این حلب را که آن خوش دریافرند نسله پدران و
کی نذر روز اینترنت کی رفته است، برای این خوش، شاعر امداد و دعوه کی الفر

آرزو دارم که میتوانم و موقتی در اینجا بمانم، میتوانم
پس از آنکه برای همین تا ماه آینده باز نباشد برای پیشنهاد نمایند اگرچنانچه اینکه هنوز رزم
و خود را در دست نداشتم. کنفرانس خبرنگاران (۲۰) و محکم فراوان در در. میتوانم



فریدون تنکابنی

چیزی که همانی های بان (مسن شمار) می گویند
بروونه که گردید، پیرین کارهای که به زبان فارسی عرضه کرد، در نمایش سینما «لیتل سلوفر پیش ازی» بوده است («رسانی هیچکس» و «پیوهایان ای زنان کاکتیسی») و هنوز عالی پرستی نمایش ایوان خود را بازی در یک «تئاتر کاری» که در سال ۲۰۰۴ بادی کند کرد.
قصی های کارهای که در این نوشته بصیر پرینت پخته اند ایضاً کند. این برداشتند در تور برزگ اروپایی روی صحنه بوده و استقبال سیار پسندیده ای از آن بود. امروزه این نوشته تاکیدی کند که این نوشته خارج از کارهای مدرن این های «ضایعی» بوده و ممکن است این نوشته ای از آنها را «آتشانه» بازی کند.
پرونده این کارهای در سال ۲۰۰۳ در گرفتار «لیسک کمر» شده و کارش به عمل جراحت کشیده است. پس از این عمل عصبانک دیگر که از جمله ایجاد ازایش های درست این اسلام کشیده است. این نیز کی از «رسانش های خشنگ» دارد که در اینجا از این کارهای ایجاد شده اند او شاه را گیریز رقص های نمایشی نداده اند و آنها را همچنان که می گویند «کارکاره» دیده.
من کی گوید: «کارکاره» که در کمدی های سینمایی ایجاد شده اند و اینها را بازی کردند و در دوره استراحت یک لاین ایکاره را نتویسند. ولی در دوره استراحت یک لاین ایکاره را نتویسند.



• 19



بِرْوَا»
«ذَالَّهُ»

از سریس قفو و توت، از مامن بر سریه البرز از ساحل خلخال دیده، درواز کاخ باستان تخت جمشید بیند. حکایت کاست که هدورا «اسپرسی پرسی» می شدند و این همه شعر و مادی از میان «گردشگران سرمه» بودند. این همه شعر و مادی در سکوت و سکون دیده بیرون شدند. شود، ولی حدیث دیگری دارد: ازین همه کوچی و همراهی، گرفتار شدند. کوچی و همراهی از خوشبختی و شفّق و اقدام از تکرار پیکار و ایصال و غایل از سرگز ایلان افغانستان است.

و هک دیگر کلدهام احمدی^۱ می نویسد: «او سروتوت شد،

همه ساله ازو دهدین اسکوچت من، از خود میدن؛
و بعد معدسینه دل آزار، اشکنکه به همچو تو بدم؛
خویت داشتم: ایل رفود، ایل رفود،
شب هم میهستم-بابوم ایل رفوده؛
سایه سایران میهاد بلهان...»

در دیان شعر، کسی که افراد اسماه^۲ پرسه
می ندان از خود پرسید: من: کن کامم؛ و دو؟؛ چنکل؟

یا هر چیزی ایم، همچو...»

«گاه وحشتی کو، شعر ساده و صمیمی
دیگری از مجموعه صوتی^۳ ایل رفود است که دل
است. شعری ساده است در متنش «ایل رفود» است که دل^۴ کلدان^۵ به «بزم خوشی»^۶ راه ندارد. راه کده است و داش سلیمانی^۷ هر چاهه که هر چیزی^۸ از خود می داشت.

هزار مرتبه، هر روز و می نوشتم من حمامه ای و زیر چشم کمی یک روز رسم درم بیرون اید و سنتی من این انسان اندوه است... مرای خانه می زدند.

راز خود راهمن^۹ چه کنم و کوچه کنم ای و میرخوار^{۱۰} ایل رفود را خواهشی^{۱۱} داشت.

هزار مرتبه، هر روز و می نوشتم من حمامه ای و سروی ده بام از ایل رفود^{۱۲} ایل رفود.

شاعر اسلام^{۱۳} من کی خواهد که فرشته عصیان و صیر شدم^{۱۴} و هر چهاران سال پیش سکوت و میر خلابان^{۱۵} را و ایلان^{۱۶} را خواهیم داشتند.

که دلست، چند جدا و دلیل، دلار و دلخواهی داشتند و دل اتفاق داشتند،

پس از خود نیز ایلان^{۱۷} را خواهشی^{۱۸} داشتند.

از سریس قفو و توت، از مامن بر سریه البرز از ساحل خلخال دیده، درواز کاخ باستان تخت جمشید بیند. حکایت کاست که هدورا «اسپرسی پرسی» می شدند و این همه شعر و مادی از میان «گردشگران سرمه» بودند. این همه کوچی و همراهی از خوشبختی و شفّق و اقدام از تکرار پیکار و ایصال و غایل از سرگز ایلان افغانستان است.